قصه های دوست داشتنی

افسانه هفت کلاغ

۵



مجموعه کامل افسانه های ملل برای بچه ها

مترجم: آرزو رمضان

افسانه هفت کلاغ









نشر صیانت



کتاب های ماهک (واحد کودک نشر صیانت)

نام کتاب: افسانه هفت کلاغ

(قصه های دوست داشتنی) مجموعه کامل افسانه های ملل برای بچه ها

مترجم: آرزو رمضانی
بازنویسی و تصویرگر: علی محمدپور
لیتوگرافی و چاپ: گوتمبرگ
صحافی: حافظ
نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۰
ناشر: صیانت
قطع: خشتی
تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۲
شابک: ۶-۹۲-۵۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸

دفتر مرکزی، مشهد: ۳۴۲۸۲۳۳ -۰۵۱۱ ؛ ۳۴۳۹۲۴۳ -۰۵۱۱ دفتر تهران: ٦-٦٦٤٧٥٥٨٥ -۰۲۱

سرشناسنامه	: محمدپور، علی، ۱۳۶۰، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	:افسانه هفت کلاغ، گردآوری و بازنویسی علی محمدپور؛ مترجم: آرزو رمضانی
وضعیت نشر	: مشهد، نشر صیانت، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۲ ص.:مصور (رنگی)
شابک	: ۶-۹۲-۵۷۲۵-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتاب حاضر گردآوری و ترجمه از منابع گوناگون است.
یادداشت	: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا
یادداشت	: گروه سنی: ب،ج.
موضوع	: افسانه های عامه
شناسه افزوده	: رمضانی، آرزو، ۱۳۵۶، مترجم.
رده بندی دیویی	:۱۳۹۰الف ۳۴۲م ۳۹۸/۲دا
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۴۷۲۳۸۰



سال‌ها پیش مرد کشاورزی با همسرش زندگی می‌کرد. آن‌ها هفت پسر داشتند. و خیلی دوست داشتند یک دختر هم داشته باشند. آن‌ها خیلی دعا کردند تا این‌که خداوند به آن‌ها یک دختر داد. کشاورز و همسرش و پسرها خیلی خوشحال شدند. آن‌ها اسم دختر را ماری گذاشتند. ماری کوچک، خیلی ضعیف و بیمار شده بود، و خیلی تب داشت. پدر و مادر فکر می‌کردند دختر آن‌ها خواهد مُرد. همه ناراحت بودند و نمی‌دانستند چه کار کنند. زن همسایه به آن‌ها گفت: پاهای ماری را با آب سرد بشویید تا تبش پایین بیاید.



پدر به پسرهایش گفت که سطل را بردارند و ببرند و از چاه پایین روستا آب بیاورند. پسرها زود سطل را برداشتند و شروع به دویدن کردند. پسر بزرگ‌تر گفت:«باید زودتر برای خواهرمان آب سرد بیاوریم، هر کس زودتر سر چاه برسد او ماری را بیشتر دوست دارد». وقتی سر چاه آب رسیدند برای برداشتن آب دعوایشان شد. یک‌باره سطل از دستشان رها شد و داخل چاه افتاد. حالا با چه چیزی باید آب به خانه می‌بردند؟ آن‌ها از اینکه پدر و مادرشان عصبانی شوند خیلی می‌ترسیدند. در خانه آن‌ها سطل دیگری نبود که بروند و بردارند. حالا جواب پدرشان را چه می‌دادند؟



پدر بیرون خانه منتظر پسرها بود تا با آب برگردند. اما آن‌ها خیلی دیر کردند. پدر هرلحظه ناراحت و ناراحت‌تر می‌شد. بعد با عصبانیت گفت: «پسرهای سر به هوا، حتماً دنبال بازی رفته‌اند و آوردن آب را فراموش کرده‌اند». قلب پدر از دست پسرها شکست و با صدای بلند گفت: «امیدوارم همه‌تان تبدیل به کلاغ شوید. من پسرهایی که این همه سر به هوا باشند نمی‌خواهم». کمی از حرف مرد نگذشته بود که هفت کلاغ از بالای سرش پرواز کردند. مرد متوجّه نشد که این‌ها پسرهای خودش هستند که حالا تبدیل به کلاغ شده‌اند.



پدر فهمیده بود که نفرینش باعث شده پسرهایش تبدیل به کلاغ شوند. او و همسرش خیلی غمگین بودند که پسرهایشان را از دست داده‌اند. در عوض ماری که بیمار بود کم کم خوب شد. او هر روز بزرگ‌تر شد و رشد کرد. حالا او دختر زیبا و مهربانی شده بود که در همه کارها به پدر و مادرش کمک می‌کرد. او از چاه آب می‌آورد و حیاط را جارو می‌زد. پدر و مادرش خوشحال بودند که دختری به این مهربانی دارند.



سال‌ها گذشت، ماری نمی‌دانست که هفت برادر داشته است. او گاهی می‌شنید که همسایه‌ها می‌گفتند: «این دختر برای برادرهایش بدبختی آورده است. او باعث شده برادرهایش تبدیل به کلاغ شوند». همسایه‌ها از او دوری می‌کردند و با او حرف نمی‌زدند. ماری همیشه از حرف‌های همسایه‌ها ناراحت می‌شد ولی چیزی نمی‌گفت، او دیگر خسته شده بود تا این‌که یک روز از مادرش پرسید: «آیا من هفت برادر داشتم؟» مادر داستان برادرهایش را برای او تعریف کرد و همان طور که می‌گفت گریه می کرد.



ماری تصمیم گرفت دنبال برادرهایش برود. او می‌خواست برادرهایش را پیدا کند و از خدا بخواهد تا آن‌ها را مثل اوّل تبدیل به پسر کند. با پدر و مادرش صحبت کرد و از آن‌ها اجازه گرفت. پدر و مادرش به سختی قبول کردند. ماری مقداری نان، یک قمقمه آب، و انگشتر پدرش را گرفت و به راه افتاد. روز و شب راه رفت و از شهرهای زیادی گذشت. او به هر جا که می‌رسید درباره برادرهایش که تبدیل به کلاغ شده بودند می‌پرسید امّا هیچ کس از آن‌ها خبری نداشت.



بعد از ماه‌ها راه رفتن ماری به سرزمین ستاره‌ها رسید. در آن‌جا به خانه‌ی ستاره‌ای رفت که خیلی چیزها می‌دانست. ستاره‌ی مهربان از ماری پذیرایی کرد و از او خواست تا در خانه‌ی او بماند و استراحت کند، اما ماری گفت که باید دنبال برادرهایش بگردد. ستاره با مهربانی گفت: «من می‌دانم برادرهای تو کجا هستند، آن‌ها از شرمندگی به غار تاریک رفته‌اند و دور از همه آن جا زندگی می‌کنند. در آن غار بسته است. اما تو با این استخوان می‌توانی در آن غار را باز کنی».



ستاره استخوان را به ماری داد و او به راه افتاد. بعد از روزها راه رفتن به غار تاریک رسید. در غار بسته بود. ماری همان طور که ستاره گفته بود استخوان را در سوراخ کنار در غار فرو کرد. استخوان کلید آن غار بود. غار باز شد و ماری آرام آرام وارد آنجا شد. غار تاریک و وحشتناک بود. او نمی‌دانست چه اتّفاقی ممکن است بیفتد، فقط به این فکر می‌کرد که برادرهایش را پیدا کند.



در غار جلو می‌رفت، مواظب بود در تاریکی زمین نخورد، یکباره یک آدم کوتوله پیر جلوی راهش ظاهر شد. او نگهبان غار بود. از ماری پرسید: «این‌جا چه کار می‌کنی؟ تو اجازه نداری وارد غار من شوی». ماری با ناراحتی گفت: «من کاری به شما ندارم فقط دنبال برادرهایم می‌گردم. آن‌ها تبدیل به هفت کلاغ شده‌اند. پدر و مادرم از غصّه آن‌ها پیر و بیمار شده‌اند. آیا شما می‌دانید برادرهای من کجا هستند»؟ آدم کوتوله سرش را تکان داد و گفت: «پس تو خواهر آن کلاغ‌ها هستی».

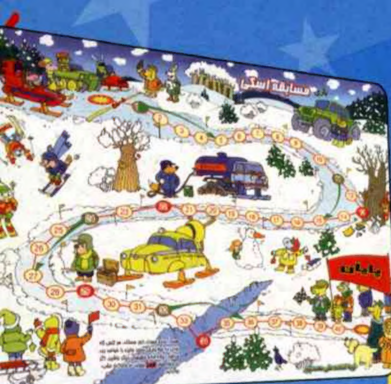


ماری با راهنمایی نگهبان کوتوله برای برادرهایش غذا آماده کرد. برای آن‌ها در هفت لیوان شربت درست کرد و در یکی از شربت ها انگشتر پدرش را انداخت. حتماً اگر برادرهایش انگشتر را می‌دیدند آن را می‌شناختند. ماری پشت سنگ بزرگی مخفی شد. کمی بعد هفت کلاغ آمدند و در آن جا نشستند. آن‌ها از اینکه غذا و شربت آماده دیدند خیلی تعجّب کردند. شروع به خوردن کردند که یک‌باره انگشتر را دیدند. آن‌ها انگشتر پدرشان را شناختند و فریاد زدند: «کسی به دنبال ما آمده است. هنوز پدر و مادرمان ما را دوست دارند».



ماری از پشت سنگ بزرگ بیرون آمد و به برادرهایش سلام کرد. آن‌ها ابتدا دختر را نشناختند، اما بعد وقتی فهمیدند او خواهرشان است خیلی خوشحال شدند. با این‌که آن‌ها به خواهرشان کمک نکرده بودند اما خواهرشان آن‌قدر مهربان بودند که دنبالشان آمده بود تا پیدایشان کند. یک‌باره معجزه‌ای شد و همه جا روشن شد. هفت کلاغ تبدیل به هفت پسر شدند. بله محبّت خواهر به برادرهایش نفرین را از بین برده بود. آن‌ها خیلی خوشحال شدند و با هم راه افتادند تا به خانه بروند و پدر و مادرشان را از ناراحتی در بیاورند.

مجموعه‌ی ۱:



نشر **صیانت** مجموعه‌ی بزرگ **"قصّه های دوست داشتنی"** را علاوه بر جلدهای جداگانه، در بسته های ۶ تایی، در کنار سی‌دی انیمیشن داستان‌ها، و یک بازی جذاب و آموزنده هم منتشر کرده است.















قیمت: ۶۰۰ تومان

ISBN:978-600-5725-92-6

